

کلام ولایت

قومی کہ ز خواب بیدار ہونے
پر لوح دہش شمار بیکار ہونے
از ساطہ بنگران نی گشت خاص
گر چہ تو اش پیر تیرداد ہونے

سید حسن حسینی

کودکان جدیدالعهد به ملکوت اند

وظیفه معلمان در رابطه با کودکان

معلمان مدراس در هر جا هستند عنایتشان به این کودکان بیشتر باشند، که این کودکان امید آتیه مملکت ما هستند. با کودکان امروزی، انسان‌ها و دانشمندان فردا درست می‌شود، این‌ها هستند که در آتیه مملکت ما را اداره می‌کنند و پس از ما این‌ها باید استقلال مملکت و آزادی را حفظ کنند.

معلمان از این کودکان‌های نورس قدردانی کنند و این کودکان‌های نورس را که آلوده نیستند به آن چیزهایی که ما بزرگ‌ها آلوده هستیم، نگذارند آلوده شوند. تربیت‌ها، تربیت‌های دینی باشد. اسلام، تمام آزادی‌ها و استقلال‌ها را بیمه می‌کند. بچه‌های کوچک ما را اگر اسلامی بار بیاورید استقلال و آزادی مملکت شما بیمه خواهد شد. از این کودکان‌ها قدردانی کنید و از این عواطف کودکانه آن‌ها من تشکر می‌کنم و من این‌ها را دوست می‌دارم، همان‌طور که شما عزیزان خودتان را دوست دارید.

این‌ها همه عزیزان من هستند و نور چشم من هستند و در آتیه امید من به این‌هاست. من از خدای تبارک و تعالی سلامت این قشر کودکان را که مایه سرفرازی ما در آتیه باید بشوند تشکر می‌کنم و به همه دعا می‌کنم. خداوند این غنچه‌های نزدیک به شکوفایی را در تربیت اسلامی شکوفا کند و خداوند این بچه‌های لطیف ظریف انسانی را در پناه خود حفظ کند و نور فطرت آن‌ها را شکوفا کند. من بیش از این طسول کلام نمی‌دهم که این بچه‌ها در فشار، ناراحت هستند و در آفتاب از گرما ناراحت می‌شوند. خداوند همه شما را سعادتمند کند. خداوند مملکت ما را به وجود شما مستقل کند.

بیانات امام خمینی هنگام بازدید ایشان از کلاس‌های درس دبستان فیض در قم

من امروز، که روز اول تحصیل است و روز اول باز شدن مدارس است، پیش این اطفال کوچک دبستانی آمده‌ام که این‌ها به فطرت نزدیک‌ترند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ إِنَّ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ وَ يَمَجْسَانِهِ» (هر مولودی بر اساس فطرت خود به دنیا می‌آید، اما پس از تولد، پدر و مادرش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌کنند).

این بچه‌ها جدیدالعهد به ملکوت هستند. آن کدورت‌هایی که از طبیعت عاید انسان می‌شود و آن کدورت‌هایی که از دولت طاغوت نصیب ما شد، این‌ها از او دور بودند. جوانان ما را نگذاشتند تربیت اسلامی بشوند. این کودکان، که الان در پیش من هستند و با فشار به دامن من هجوم می‌آورند، مورد علاقه من هستند، بچه‌های من‌اند، عزیزان من‌اند، به ملکوت نزدیک‌اند، از آلودگی‌های طبیعت دورند و من امیدوارم که معلم‌های این بچه‌ها و این کودکان در تربیت انسانی - اسلامی کوشا باشند و از آن تعلیمات سوئی که در سابق بود مبرا باشند.

اشاره

حضرت امام(ره) در اولین روز اولین سال تحصیلی نظام جمهوری اسلامی ایران در دبستان فیض شهر قم حضور می‌یابند و از نزدیک با دانش‌آموزان و معلمان مدرسه گفت‌وگو می‌کنند.

در سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸ گزارشی از این دیدار و گفت‌وگو با آقای انصاری - معلمی که امام از کلاس وی دیدار کرده بود - چاپ می‌شود. عکسی از این دیدار نیز در کتاب فارسی پنجم دبستان با عنوان «یادی از آفتاب» چاپ شده بود.

آنچه می‌خوانید، سخنان حضرت امام(ره) در این دیدار و سپس بازچاپ متن گزارش فرق در مجله رشد آموزش ابتدایی است.

شور و شغف را از شما فرزندان عزیزم می‌بینم و این توجهی که شما به امور اجتماعی خودتان دارید و این علاقه‌ای که به اسلام خودتان دارید این طور نیست که جلوگیری از اخذ رأی، به حساب نیاروند شما فرزندان عزیزمانند... شما عزیزان ما هستید. شما خزان این مملکت برای دوره‌های آتی* هستید. ما به شما افتخار می‌کنیم که این طور در امور اجتماعی و سیاسی خودتان شور و شغف دارید... شما نگران نیابتید، شما در این نهضت شرکت داشتید، شما هم خون دادید. شما هم در این نهضت، نظاهرات کردید و فریاد زدید... من به شما امیدوارم. امید من به شما دبستانیهاست. امید من به شماست که انشاءالله* بعد از این مقررات* کشور ما به دست شما باشد و شما وارث این کشور باشید»

۲ - خاطره‌ای در باره امام خمینی چندین سال قبل از شروع انقلاب اسلامی، امام خمینی که یکی از روحانیون "بانم" بودند در حوزه* علمیه قم تدریس می‌کردند. در یکی از آن سالها امام با چند تن از علمای* دیگر برای زیارت مرقد* حضرت امام رضا (ع) به مشهد رفتند و برای مدت توقف خود در مشهد خانه‌ای اجاره کردند. آنان هر روز بعد از ظهر به طور دسته جمعی به حرم* مطهر حضرت رضا(ع) می‌رفتند و پس از زیارت و دعا به خانه مراجعت می‌کردند و در

یادی از آفتاب
۱ - امام خمینی با دانش‌آموزان



دانش‌آموزان عزیز! این بچه‌ها جدیدالعهد به ملکوت هستند. آن کدورت‌هایی که از طبیعت عاید انسان می‌شود و آن کدورت‌هایی که از دولت طاغوت نصیب ما شد، این‌ها از او دور بودند. جوانان ما را نگذاشتند تربیت اسلامی بشوند. این کودکان، که الان در پیش من هستند و با فشار به دامن من هجوم می‌آورند، مورد علاقه من هستند، بچه‌های من‌اند، عزیزان من‌اند، به ملکوت نزدیک‌اند، از آلودگی‌های طبیعت دورند و من امیدوارم که معلم‌های این بچه‌ها و این کودکان در تربیت انسانی - اسلامی کوشا باشند و از آن تعلیمات سوئی که در سابق بود مبرا باشند.



گفت و گو با زکریا انصاری،

تنها معلمی که امام خمینی (ره) به کلاس او رفت

زیر نویس برای عکسی که تکرار نمی شود

محمد حسین دیزجی

در قم سکونت دارم، ولی زادگاهم داراب است. در تاریخ ۲۶ مهرماه سال ۱۳۵۱ در زادگاهم به استخدام آموزش و پرورش درآمدم. چون خانواده‌ام مذهبی بودند و تعدادی از بستگان ما در حوزه علمیه قم تحصیل می‌کردند، تقاضا کردم از داراب به قم منتقل شوم. این تقاضا مورد موافقت قرار گرفت و از سال ۱۳۵۳ به قم آمدم. از آن سال، تا سالی که امام به مدرسه فیض تشریف آوردند، در همان جا تدریس می‌کردم.

■ مدرسه فیض در کدام منطقه قم واقع شده است؟

□ آن زمان قم فقط یک آموزش و پرورش داشت. بحث اداره کل و اداره مرکزی مطرح نبود. مدرسه فیضیه در یکی از مناطق محروم و مستضعف‌نشین شهر قرار داشت و بچه‌های پاره‌پاره در آنجا درس

مصاحبه با خانم اکرم کارگر شورکی که به پایان رسید، به اتفاق کلاس مجله و کارشناس مسئول آموزش ابتدایی آموزش و پرورش قم به خانه معلم برگشتیم تا صبح روز بعد برای تهیه گزارش به یکی از مدارس روستایی استان برویم. حدود پنجاه مجله از سلسله نشریات رشد با خودم آورده بودم تا به اهالی خوب آن مدرسه تقدیم کنم. چندتا از مجله‌ها را که از داخل ماشین برداشتم، رو به من کرد و گفت: «ایشان را می‌شناسم. از همکاران ما هستند. البته الان دیگر تدریس نمی‌کند.» پرسیدم: «چه کسی را می‌گویید؟ چه کسی دیگر معلم نیست و الآن همکار شماست؟»

اشاره‌ای به عکس پشت جلد مجله شماره پنج رشد آموزش ابتدایی سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸ کرد و گفت: «آقای انصاری را می‌گویم؛ همان معلمی که حضرت امام (ره) در اولین سال‌های انقلاب هنگام بازدید از یک مدرسه در قم به کلاس او رفتند. این معلمی که شما در عکس می‌بینید، آقای انصاری است.»

با اینکه عکس را بارها دیده بودم، باز هم آن را با دقت نگاه کردم. چیزی از صورت معلم در عکس دیده نمی‌شد. به همین سبب گفتم: «این یک عکس تاریخی است و ارزش خاصی دارد. من که چهره این معلم را در عکس نمی‌بینم. شما چطور او را از پشت سر هم تشخیص می‌دهید؟» در حالی که درهای ماشین را می‌بست و قفل می‌کرد، لبخندی زد و گفت: «هرچه باشد، ما همکار هستیم. ایشان در حال حاضر مسئول آموزش ابتدایی ناحیه یک قم هستند.»

با اینکه از تهران به قصد چنین گفت‌وگویی نیامده بودیم، فرصت را غنیمت شمردم و از او خواهش کردم زمینه‌ای فراهم آورد که بتوانیم دقایقی هم در خدمت همکارش باشیم. فردای آن روز، وقتی ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر به خانه معلم برگشتیم، خبر دادند که آقای انصاری اینجاست. مشتاق دیدنش بودم. از پله‌ها که بالا رفتم، در آستانه ورودی سالن انتظار ایستاده بود. چند لحظه‌ای به صورتش دقیق شدم. موهای سیاه دیروز کجا و موهای سفید امروز کجا؟ انگار یک دنیا با آن عکس تفاوت داشت. میان آن عکس تا خودش ۲۱ سال فاصله بود. باید به همان روزها برمی‌گشتم. به همان لحظه‌ها و ساعت‌های بی‌بازگشت که امروز جزئی از تاریخ کشور ماست. کنارش نشستیم تا زکریا انصاری، آموزگار دیروز و مسئول امروز، خاطراتش را مرور کند و من جزئیات آن دقایق و لحظه‌ها را از زبان او برایتان بازگو کنم.

■ ابتدا از خودتان بگویید تا شما را بیشتر بشناسیم.

□ اسمم را که می‌دانید. بنده متولد سال ۱۳۲۸ هستم. سال هاست



منطقه محروم بود. بعداً متوجه شدیم که امام قبل از آمدنشان سؤال کرده بودند که کدام یک از مدارس در منطقه محروم است و این مدرسه را انتخاب کرده بودند.

به هر حال از مدیر تا خدمتگزار، همه بسیج شدند و مدرسه را آماده کردند. مردم هم که متوجه موضوع شده بودند، آنجا اجتماع کردند. مدیر، در مدرسه را بست، اما مردم از روی دیوارها وارد مدرسه می شدند. مدرسه دوازده کلاسه بود و یک سالنی داشت که کلاس‌ها در آن قرار می گرفت. تنها کلاس من دارای دو در بود و یک در به سالن و در دیگر به حیاط مدرسه باز می شد. همه ما سر کلاس بودیم و من هر دو در کلاس را باز گذاشته بودم که اگر احتمالاً امام خواستند به کلاس بنده تشریف بیاورند، مشکلی نباشد، همان طور که سر کلاس ایستاده بودم، یک دفعه دیدم حضرت امام مثل نوری که وارد کلاس شده باشد، پا به کلاس من گذاشتند. آن لحظه‌ها و حالات آن فراموش نشدنی است. نمی دانم چگونه آن لحظه‌ها را برای شما توصیف کنم. وقتی امام وارد کلاس شدند، از من پرسیدند اینجا کلاس چندم است؟ خدمت ایشان عرض کردم که اینجا کلاس اول است. بعد امام درباره وضعیت درسی بچه‌های آن مدرسه و منطقه پرسیدند. دوباره خدمت ایشان عرض کردم با اینکه اینجا یک منطقه مستضعف‌نشین است، وضع درسی و تحصیلی بچه‌ها نسبتاً خوب است. درست در همین لحظه‌ها بود که همکاران، دانش‌آموزان و مردم یکباره وارد کلاس شدند. امام چند دقیقه کنار بچه‌ها بودند و بعد از در دیگر کلاس، که به سالن مدرسه باز می شد، بیرون رفتند و جلو سالن شروع به سخنرانی کردند.

■ یادتان هست امام چه مدتی در کلاس شما بودند؟

□ فکر می‌کنم بین ۵ تا ۱۰ دقیقه در کلاس ما حضور داشتند.

■ چه وقتی برای شما محرز شد که امام به مدرسه شما تشریف می‌آورند؟

□ ساعت از هشت صبح گذشته بود که این موضوع برای ما قطعی شد. زمانی که امام تشریف آوردند، همه معلمان و دانش‌آموزان سر کلاس بودند.

■ فکر می‌کردید حضرت امام وارد کلاس شما بشوند؟

□ امیدوار بودم. به همین دلیل هر دو در کلاس را باز گذاشتم.

■ به دانش‌آموزان

خودتان گفته

بودید که امام

به آن مدرسه

می‌آیند؟

□ بله، بچه‌ها

هم با شور و شوق

عجیبی منتظر آمدن

امام بودند.

می خواندند. وقتی ابلاغ خدمت در مدرسه فیض را به من دادند، نمی دانستم کجا باید بروم. چون از شهرستان آمده بودم، مناطق قم را درست نمی شناختم. آن زمان کسی هم کسی را راهنمایی نمی کرد. فقط ابلاغ را می دادند و می گفتند برو خودت را به آن مدرسه معرفی کن. من هم بعد از کلی پرس و جو، به خیابان چهارمردان، پایین تر از چهارراه سجاده رفتم. کنار قنادی کامران کوچهای بود که مدرسه فیض آنجا قرار داشت؛ مدرسه‌ای مخروبه که الان بازسازی شده است.

■ چند سال در آن مدرسه کار کردید؟

□ از سال ۱۳۵۳ آنجا تدریس کردم و در پایه‌های اول و پنجم درس دادم. در آن مدرسه دو شیفت کار می‌کردم. اواخر سال ۱۳۵۸ مدیر شدم و از آن مدرسه به جای دیگری رفتم.

■ تا امروز چه مدت تدریس کردید و چند سال است که کار اداری انجام می‌دهید؟

□ از سال ۱۳۵۱ که استخدام شدم تا سال ۱۳۵۸، که مدیر مدرسه شدم، تدریس کردم. وقتی هم که مدیر مدرسه شدم، سه شیفت، مدرسه اداره می‌کردم. با جهاد سازندگی در کار مدرسه‌سازی همکاری می‌کردم. حدود دو سال هم معلم راهنمای روستاها بودم. بعد هم مسئول آموزش ابتدایی شدم و امروز هم در سمت مسئول آموزش ابتدایی ناحیه یک قم در خدمت شما هستم.

■ چند سال سابقه کار دارید؟

□ مهرماه، سی سال من پر می‌شود.

■ اجازه بدهید درباره آن روز تاریخی صحبت کنیم. خودتان بفرمایید چطور شد حضرت امام به مدرسه و کلاس شما آمدند؟

□ روز اول مهرماه سال ۱۳۵۸، وقتی از منزل به مدرسه آمدم، دیدم همکارانم درباره احتمال حضور امام در مدرسه ما صحبت می‌کنند. شایع شده بود که امام می‌خواهند به این مدرسه بیایند و با بچه‌ها صحبت کنند. ابتدا باور نکردیم. بعد پیگیر قضیه شدیم و فهمیدیم که احتمالاً امام تشریف می‌آورند، چون مدرسه ما در یک



■ یادتان هست چندتا شاگرد داشتید؟

□ حدود ۳۰ تا ۳۵ شاگرد داشتم.

■ آیا والدین دانش آموزان هم آن روز آمده بودند؟

□ بله، تقریباً همه اهالی محل آنجا بودند. جوان‌ها از دیوار بالا آمدند و سرانجام کار به جایی رسید که در مدرسه را باز گذاشتند.

■ عکسی را که پشت جلد مجله رشد چاپ شده است، اولین بار

کجا دیدید و از دین آن چه احساسی به شما دست داد؟

□ عکس‌های گوناگونی از صحنه‌های ورود امام به کلاس و مدرسه گرفته شد. بسیاری از دوستان این عکس‌ها را به من داده بودند. اما عکسی را که شما به آن اشاره می‌کنید، اولین بار در کتاب فارسی پنجم دیدم. آن لحظه‌ها برای من فراموش‌نشدنی است. من عطری از وجود امام استشمام کردم که تا این لحظه از عمرم چنان عطری استشمام نکرده‌ام.

■ پیش از آنکه امام وارد مدرسه شما بشوند، چه حرف و صحبتی

میان همکاران شما مطرح بود؟

□ از همان لحظه‌ای که اعلام شد امام به این مدرسه تشریف می‌آورند، همه همکاران یکپارچه شور و شوق بودند، هیچ حرف و صحبت خاصی نبود و همه منتظر ورود امام بودند. هیجان خاصی بر مدرسه حاکم بود. باورمان نمی‌شد که از میان این همه مدرسه، امام مدرسه ما را برای بازدید انتخاب کرده باشند.

■ با توجه به اینکه می‌دانستید امام به مدرسه می‌آیند، چرا سر

کلاس‌ها رفتید و در حیاط مدرسه اجتماع نکردید؟

□ این نظر مدیریت مدرسه بود. احتمالاً ایشان می‌خواستند نشان بدهند که مدرسه در حالت عادی است و بچه‌ها با نظم و ترتیب خاصی سر کلاس‌ها حضور دارند.

■ یادتان هست امام در آن فاصله زمانی کوتاه، که به کلاس شما

آمدند، چه صحبت‌هایی کردند؟

□ در چند دقیقه اول فقط امام، بنده و بچه‌ها در کلاس بودیم. حتی

محافظان هم نبودند. من مقابل امام ایستاده بودم. تنها چیزهایی که یادم هست یکی این بود که اینجا کلاس چندم است و دیگر آنکه وضعیت درس و تحصیل بچه‌ها چطور است؟

■ امام بعد از کلاس شما

کجا رفتند؟

□ فقط از کلاس ما بازدید

کردند. بعد هم به سالن مدرسه رفتند و آنجا صندلی آوردند و امام نشستند. دانش‌آموزان،

معلمان و مردم داخل سالن اجتماع کردند و امام به سخنرانی پرداختند.

■ از صحبت‌های امام چیزی یادتان هست؟

□ جزئیات سخنرانی یادم نیست. ولی می‌دانم خطاب ایشان به دانش‌آموزان

بود.

■ اولین بار خودتان امام را چه زمانی دیدید؟

□ زمانی که می‌خواستند از فرانسه به فرودگاه مهرآباد بیایند، من و جمعی

از دوستانم ساعت یازده شب به بهشت‌زهره رفتیم. اولین بار امام را هنگام

سخنرانی کنار مزار شهیدان در بهشت زهرا دیدم.

■ چقدر با امام فاصله داشتید؟

□ فاصله‌ام خیلی زیاد بود. امام را به درستی نمی‌دیدم.

■ بعد از آن ایشان را چند بار دیدید؟

□ وقتی امام به قم تشریف آوردند، اغلب روزها در مدرسه فیضیه با مردم

ملاقات داشتند. من سعی می‌کردم هر روز به مدرسه فیضیه بروم و امام را

بینم. غیر از آن هم هر وقت امام ملاقات داشتند، به دیدن ایشان می‌رفتم.

■ غیر از زمانی که امام به کلاس شما آمدند، آیا هیچ‌وقت در ملاقات‌ها،

از فاصله نزدیک امام را می‌دیدید؟

□ من اغلب در وسط جمعیت بودم. هیچ‌وقت در فاصله نزدیک نبودم.

■ لحظه‌ای که در کلاس چشم شما به امام افتاد چه احساسی پیدا

کردید؟

اصلاً باور نمی‌کردم. بهترین لحظات زندگی من همان لحظه‌هایی بود که

در کنار امام بودم.

■ بعد از رفتن امام از مدرسه، همکاران و دانش‌آموزان چه صحبتی

می‌کردند. عکس‌العمل آن‌ها از حضور امام در مدرسه چه بود؟

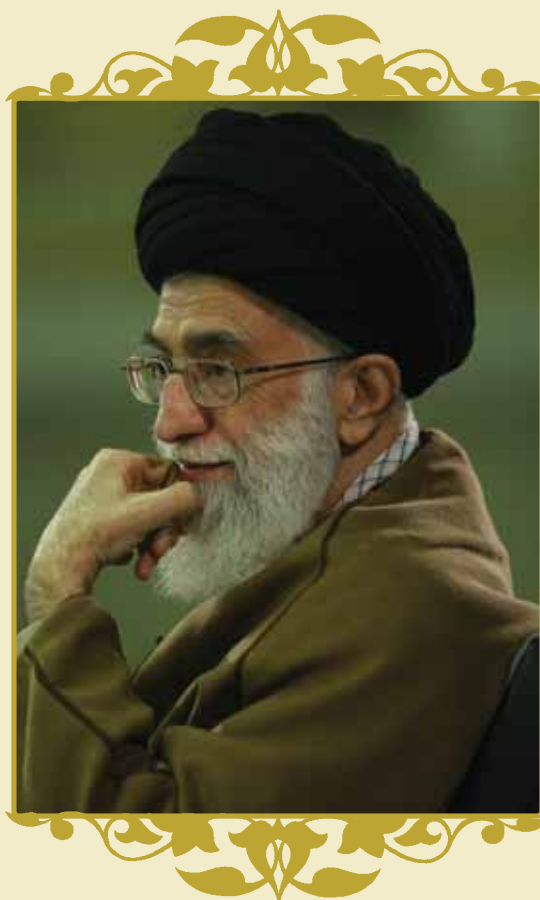
□ دست‌اندرکاران مدرسه خوشحال بودند و افتخارشان این بود که امام

به مدرسه آن‌ها آمده است. بیشتر صحبت‌ها بر این محور بود که امام به فکر

مستضعفان و پابرهنگه‌ها هستند.



کودکان و نوجوانان را از آغاز عادت دهیم که با همت بلند نگاه کنند



وقتی در یک جامعه‌ای علم پیش می‌رود و تربیت نیست، حالا بمب اتمی‌اش به جای خود، بی‌صفایی‌های گوناگون سیاسی به جای خود، دروغ‌گویی‌های گوناگون به جای خود، نفع‌طلبی‌های اقتصادی کارت‌ل‌ها و تراست‌ها به جای خود؛ آن‌ها داستان جداگانه‌ای دارد که آن هم ناشی از همین است. نکته‌ی اساسی، **ضایع شدن نسل انسانی** است.

بنابراین **مسئله‌ی امور پرورشی بسیار مهم است**. حالا به صورت معاونت و سازمان‌دهی خوب و قوی و کارآمد، نه فقط شکلی.

یک مسئله هم مسئله‌ی سوادآموزی است که بالاخره ما این غائله‌ی بی‌سوادی را بایستی جمع کنیم از کشور.

اولاً دیده می‌شود که در برخی از مناطق کشور بچه‌های در سنین ورود به تعلیم - بچه‌های واجب‌التعلیم - به مدارس نمی‌روند، که این خیلی چیز

رکن دیگر انقلاب اسلامی، توجه به کرامت انسان است. جامعه‌ای که در یک مجموعه‌ی جغرافیایی و سیاسی زندگی می‌کند، کرامتش اقتضا می‌کند که آزاد و مستقل باشد و استعداد او شکوفا شود؛ بر سرنوشت خود مسلط باشد؛ مورد تحقیر و اهانت قرار نگیرد و شخصیت ذاتی او بروز کند. این چیزی بود که در طول دوران حکومت‌های استبدادی و سپس حکومت وابسته‌ی پهلوی نادیده گرفته بودند. حکومت‌های استبدادی گاهی خدمات بزرگی هم از قبیل فتوحات و عمران و آبادی به ملت کرده‌اند، اما بزرگ‌ترین ارزش انسانی هر انسان را که عبارت است از آزادی، اختیار، استقلال و در اختیار داشتن سرنوشت خویش، از ملت ایران گرفته بودند. این، طبیعت همه‌ی حکومت‌های دیکتاتور است.

در دیدار با اساتید و دانشجویان استان زنجان

۸۲/۷/۲۲



ما گلستان درس می‌دادند. بعضی از عبارات و اشعار گلستان را بنده از آن وقت به یاد دارم. آن وقت که ما گلستان را می‌خواندیم، معنایش را نمی‌فهمیدیم؛ بعدها یواش‌یواش در طول زمان، معنای آن اشعار و آن جملات را فهمیدیم. این خوب است. انسان یک چیزهایی را ممکن است درست نفهمد، لکن این محفوظات برای فعالیت ذهن، زمینه درست می‌کند. محفوظات خوب است، اما **حفظ محوری بد است** که محور تلاش، عبارت باشد از حفظ. **محور تلاش باید عبارت باشد از فکر، ولو با حفظ هم همراه باشد.** خوب، این یک عیب بزرگی است؛ این باید اصلاح شود.

شما می‌دانید من مروج گسترش و عمق دانش هستم و بر

خطرناکی است؛ بسیار چیز بدی است. **باید ترتیبی داده شود که گذراندن دوره ابتدایی برای همه الزامی شود.** داشتن گواهی نامه دوره ابتدایی - حداقل - یک چیز واجب و لازم شمرده شود، مثل شناسنامه، مثل **گواهی رانندگی**؛ همه باید این را داشته باشند. این خیلی نکته مهمی است که به آن بی‌توجهی می‌شود، این بی‌توجهی‌ها هم بعضی اوقات موجب سوءاستفاده‌هایی در بعضی از نقاط کشور شده. بچه‌ها باید در کانال آموزش و پرورش بیابند و این دوره را باید در این جا بگذرانند. بعد هر کار کنند، جداسازی؛ اما این دوره باید الزامی شود.

بارها گفته‌ام که ما از یاد گرفتن از غربی‌ها و غیرغربی‌ها و بیگانه‌ها خجالت نمی‌کشیم، امتناع نمی‌کنیم. اینی که ما یک روش اداری را، یک روش آموزشی را، یک دانش را، یک اختراع را، از کشورهای دیگر یاد بگیریم، هیچ خجالت نمی‌کشیم، کوتاه هم نمی‌آییم، دنبالش هم می‌رویم؛ شاگردی می‌کنیم.

منتها دو نکته این‌جا وجود دارد، در کنار این شاگردی کردن، که این دو نکته را متأسفانه در دوران استحاله فرهنگی - یعنی دوران پهلوی، که دوران پهلوی، دوران استحاله فرهنگی کشور ماست - رعایت نکردند. چشمشان را بستند، آغوششان را باز کردند؛ هرکس آمد، هرچه دادند، این‌ها گرفتند.

حافظه برای حفظ کردن بد نیست. **حفظ کردن بچه‌ها، کتاب خواندن بچه‌ها، زیاد خواندن بچه‌ها هیچ اشکالی ندارد؛** این چیز خوبی است، چون این معلومات می‌ماند. البته ممکن است بعضی‌اش را هم نفهمند.

ما دبستان که می‌رفتیم، یک دبستانی بود که برنامه‌هایش با برنامه‌های متعارف در آموزش و پرورش فرق داشت. در آنجا به





این معنا اصرار دارم؛ اما این معنایش این نیست که ما فروشنده خوب نمی‌خواهیم، راننده خوب نمی‌خواهیم، کاسب خوب نمی‌خواهیم، تکنسین خوب نمی‌خواهیم. در همه سطوح کشور از زن و مرد که لزوماً لازم نیست دانشگاه بروند، اما به تعلیمات آموزش و پرورش نیاز مندند.

پس آموزش و پرورش این جور نیست که فقط مقدمه‌ای باشد و نیم‌خورده‌ای برای دانشگاه درست کند؛ نه. دانشگاه هم خیلی خوب است؛ دانشگاه هم لازم است؛ اما

دایره آموزش و پرورش خیلی وسیع‌تر از دانشگاه است.

همّت شما باید این باشد که در آموزش و پرورش کسانی را تربیت کنید که اینها به حد لازمی از فرزاندگی و دانایی و معلومات دست پیدا کنند که در هر جایی که انسانی مشغول کار هست، از این حد از دانش و فرزاندگی برخوردار باشد.

مستولان آموزش و پرورش، از وزیر تا سطح معلم و مدیر مدرسه، به معنای حقیقی کلمه برای بنده عزیزند. اینکه عرض می‌کنم، تعارف نیست.

بنابراین یک مطلب به عرایض قبلی خودم اضافه کنم: **اگر بخواهید در کارتان موفق باشید، باید بعد از توکل به خدای متعال و مستقیم‌تر کردن و مستحکم‌تر کردن رابطه قلبی خودتان به‌طور دائم با ذات مقدس ربوبی، از ورود در مناقشات جناحی و حزبی - که عده‌ای می‌خواهند در کشور ما این‌ها را روز به روز بیشتر کنند - پرهیز کنید.**

منبع

فروغی جهرمی، محمدقاسم (۱۳۸۹) «فرهنگ، نظام فرهنگی، تولیدات فرهنگی، رهنمودها - راهبردها - راهکارها؛ بیانات مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

امروز در کشورهای پیشرفته مادی دنیا، یکی از کارهای اساسی و یک رشته مهم، تدریس فلسفه برای کودکان است. خیلی‌ها در جامعه ما اصلاً تصور نمی‌کنند که برای کودک هم فلسفه لازم است. برخی تصور می‌کنند فلسفه به معنای یک چیز قلمبه‌سلمبه‌ای است که یک عده‌ای در سنین بالا به آن توجه می‌کنند؛ این نیست. فلسفه شکل دادن فکر است، یاد دادن فهم کردن است، ذهن را به فهمیدن و تفکر کردن عادت دادن است؛ این از اول باید به‌وجود بیاید. قالب مهم است. اگرچه محتوا هم در همین فلسفه کودکان حائز اهمیت است، اما عمده شیوه است؛ یعنی کودک از اول کودکی عادت کند به فکر کردن، عادت کند به خردورزی؛ این، خیلی مهم است.

نکته بعد، خودباوری است. ما باید کودک را از آغاز دارای اعتمادبه‌نفس و باور به هویت خود باربیاوریم. البته این مخصوص کودکان دبستانی نیست، در دبیرستان هم همین هست. در دانشگاه هم همین است.

این به معنای این است که یک ملت وقتی که از توانایی خود، از استعدادهای خود، از فرآورده‌های خود روی برگرداند و به آن‌ها بی‌اعتقاد شد، سرنوشتش همان سرنوشتی است که کشورهای وابسته - چه خود ما در دوران پهلوی، چه کشورهای دیگری که مشاهده



دیدار رهبر معظم انقلاب از مدرسه روستای اروست، چهاردانگه - استان مازندران



در یک نگاه

آرزو پاک

تألیف کتاب‌های درسی، فراتر از خیال!

اجرائی شدن طرح تغییر کتاب‌های درسی دوم و ششم دبستان از سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، از دیگر دستاوردهای وزارت آموزش و پرورش برای عملیاتی شدن سند تحول بنیادین در نظام آموزشی است. براساس تأکید کارشناسان آموزش و پرورش، مهم‌ترین ویژگی تغییر محتوای کتاب‌های درسی در مقطع دوم و ششم ابتدایی در این است که تألیف کتاب‌های درسی مزبور نه تنها در فضای خیالی صورت نگرفته، بلکه در هر گروه درسی، متخصصان برنامه‌ریزی و ارزشیابی آموزشی، پس از بررسی نظرات کارشناسان سراسر کشور، اقدام به نگارش محتوا و تألیف کتاب‌ها کرده‌اند که به‌طور قطع، نسخه نخست کتاب با نسخه چاپ‌شده آن تفاوت محسوسی دارد. کارشناسان این امر، کوشیده‌اند طراحی کتاب‌های هر دو مقطع به‌گونه‌ای باشد که دانش‌آموزان تمامی فعالیت‌های درسی خود را در مدرسه انجام دهند و نیاز به انجام تکالیف سنگین در خانه نباشد، ضمن آنکه اغلب مدیران مدارس با برگزاری کلاس‌های آشنایی با والدین، آنان را نیز در جریان تغییر کتاب‌ها قرار خواهند داد. براساس این طرح، بخش‌هایی از برنامه درسی ملی در شورای عالی آموزش و پرورش در حال تصویب است و تمامی تغییر و تحولات محتوای کتاب‌ها در تمامی مقاطع همسو با برنامه درسی ملی صورت می‌گیرد.

دوران پهلوی، چه کشورهای دیگری که مشاهده می‌کنیم - به آن دچار شدند. خودباوری را باید در جوان‌ها مان، در کودکانمان تقویت کنیم. نکته بعد بردباری است. یکی از چیزهایی که ما در تعامل اجتماعی احتیاج داریم، روحیه بردباری است؛ حلم. اینکه در اسلام و در اخلاق اسلامی این قدر حلم ذکر شده، به این خاطر است. نبود بردباری، بسیاری از مشکلات را در سطوح پایین و سطوح فردی و سطوح اجتماعی به وجود می‌آورد. اگر گروه‌های سیاسی ما هم حلیمانه با هم برخورد کنند، کار بهتر خواهد شد. دستجات مختلف طرفدار این و طرفدار آن، اگر با حلم با هم برخورد کنند، خیلی اوضاع بهتر خواهد بود. با حلم برخورد کردن، به معنای اغماض کردن از بدی‌ها و زشتی‌ها نیست؛ به معنای بی‌اعتنایی کردن به اصالت‌ها و ارزش‌های مورد اعتقادمان نیست؛ نوع برخورد، مورد نظر است؛ «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/۱۲۵). مجادله با دیگری هم که بر سر یک اعتقاد است، بر سر یک مسئله مهم اتفاق می‌افتد، آن هم «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد.

مسئله دیگر، مسئله کنجکاوی است که در بیانات دوستان هم بود؛ حالت استفسار و استفهام و دنبال کردن. نکته دیگر، کار جمعی، تعاون و همکاری با یکدیگر و همت بلند است. کودکان و همچنین جوانان را از آغاز عادت بدهیم که با همت بلند نگاه کنند. مسائل گوناگونی وجود دارد که این‌ها را باید در سطح دنیا دید، در سطح جهانی باید مشاهده کرد، نه در سطح منطقه‌ای، چه برسد به اینکه انسان بخواهد آن‌ها را در سطح کشوری یا در سطح ولایتی و استانی ببیند. مسائلی وجود دارد که این‌ها را باید در آفاق صدساله و صدوپنجاه ساله دید، نه در یک افق محدود پنج‌ساله و ده‌ساله و کمتر. این‌ها همت بلند لازم دارد؛ نگاه بلندهمتانه به مسائل گوناگون. این دانش آموز با این دانشجویی که شما امروز دارید تربیت می‌کنید، چند صباح دیگر یک استاد است، یک مدیر فعال است، یک کارشناس برجسته است، یک عنصر مؤثر در حرکت سیاسی جامعه است؛ چند صباح دیگر این، وجود مؤثری در جامعه خواهد بود. این را آن جوهری تربیت کنید که با این همت بلند بار بیاید. نکته بعد، تن به کار دادن است. یکی از مشکلات ما تنبلی است. مسئله مطالعه و کتابخوانی مهم است. در جامعه ما بی‌اعتنایی به کتاب وجود دارد.

در دیدار با معلمان و استادان استان خراسان شمالی

۹۱/۷/۲۰

لحظه‌های پر شکوه یک حماسه

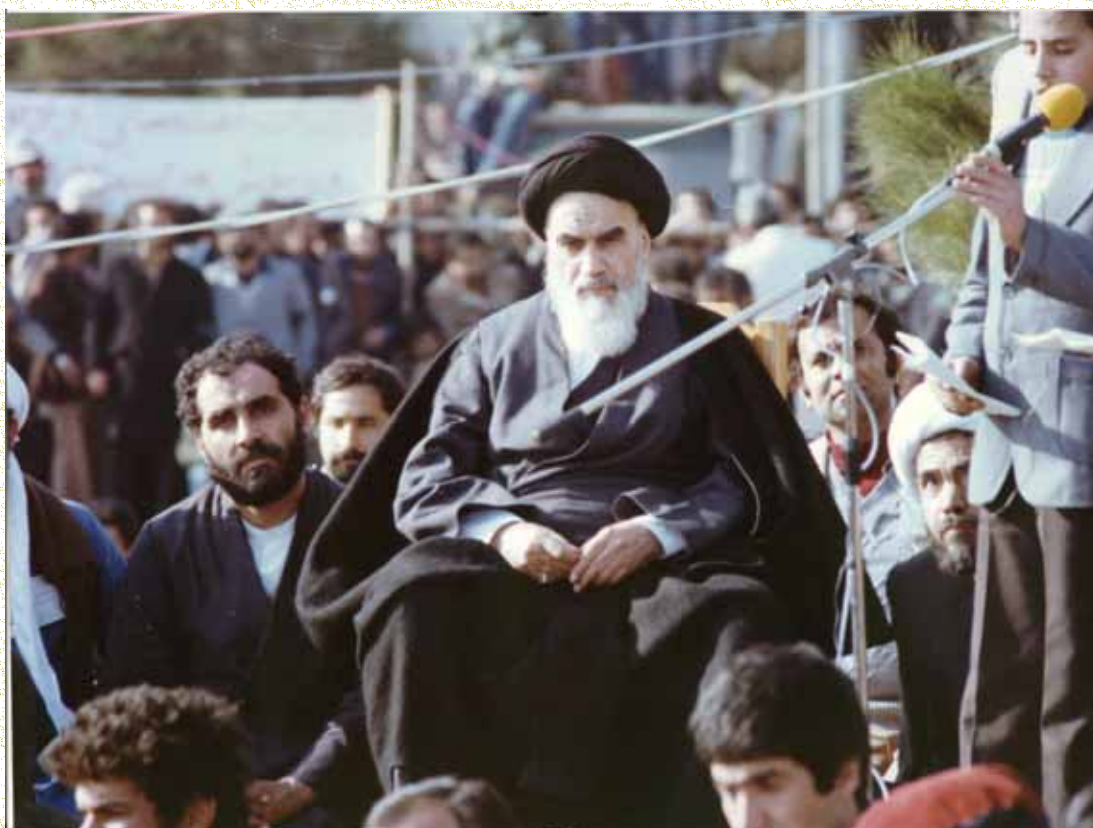
نگاهی به روز شمار انقلاب اسلامی ایران از آغاز تا پیروزی

محمد دشتی

اشاره

داغ و گلوله را به نام خود جاودانه کردند. سیزده آبان! این روز آغازی شد که در امتداد آن اساتید و معلمان دانشگاه همچون شهید نجات‌اللهی در ۵ دی ماه ۱۳۵۷ صفحه‌ی خیابان را از خون خود رنگین کردند تا با خط خون، مشق شهدای سیزده آبان را مکرر کنند. آنچه در این مختصر می‌خوانید، اشاره‌ای به روز شمار تاریخ انقلاب شکوهمند اسلامی است که در بخش‌هایی از آن اشاره‌ای نمادین نیز به فداکاری‌های دانش‌آموزان و معلمان در تاریخ سراسر افتخار جمهوری اسلامی ایران شده است.

حضرت امام خمینی (ره) در سال‌های آغازین خیزش اسلامی در دهه‌ی ۱۳۴۰ در پاسخ به این سؤال که «یاران شما که به پشتوانه‌ی آن‌ها قیام اسلامی خود را شکل می‌بخشید، کجایند؟» فرمودند: «یاران من در گهواره‌اند.» پانزده سال بعد مردم ایران در برابر ظلم و تعدی رژیم ستم‌شاهی به رهبری آن مرد فرزانه به پا خواستند و کم نبودند نوجوانان و جوانان کم‌سن‌وسالی که در سال ۱۳۴۲، دوران شیرخوارگی خود را گذرانده بودند و در سال ۱۳۵۷ در قامت دانش‌آموز و محصل در کنار معلم خود، رایت انقلاب بر دوش، در مقابل سرب و خشونت سینه سپر کردند و با شهامت و مردانگی تمام یک روز پر حماسه و





رمز فرار شاه

**نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۴۱ با اعتراض
شدید حضرت امام خمینی(ره) و روحانیت
پیشرو به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و
آنچه محمدرضا شاه آن را انقلاب سفید شاه و
ملت می خواند، شروع شد**

این قیام را داد. در قیام تاریخی پانزده خرداد ۱۳۴۲ که نقطه عطفی در ابتدای نهضت اسلامی بود، هزاران نفر از مردم شهرهای مختلف شهید یا مجروح شدند.

آزادی رهبر قیام از بند دژ خیمان (۱۸ فروردین ۱۳۴۳)

حضرت امام (ره) در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ آزاد شدند و از همان ابتدای آزادی به سخنرانی و مبارزه علیه رژیم ادامه دادند. ایشان که از ابتدای جوانی شعار قرآنی «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بَوَاحِدَهُ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِّیْ وَ فُرَادِیْ / بگو همانا شما را به یک چیز سفارش می‌کنم و آن اینکه یک‌یک یا دو (گروهی) برای خدا قیام کنید» را سرلوحه کار خویش قرار دادند و تنها راه اصلاح در جهان را قیام‌الله می‌دانستند، در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ در واکنش به تصویب لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ایران (کاپیتولاسیون) در یک سخنرانی سرنوشت‌ساز در مسجد اعظم قم به افشاگری شدیداللحنی علیه رژیم پرداختند و کاپیتولاسیون را عامل بردگی ایرانیان و ناقض استقلال کشور و مایه ننگ

سیری در تاریخ حوادث مهم و تأثیرگذار انقلاب اسلامی

نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۴۱ با اعتراض شدید حضرت امام خمینی(ره) و روحانیت پیشرو به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و آنچه محمدرضا شاه آن را انقلاب سفید شاه و ملت می‌خواند، شروع شد. در این لایحه، قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف و به جای سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی آورده و به زنان نیز حق رأی داده شد. پس از آن محمدرضا پهلوی، لوایح شش‌گانه‌ای را طرح و در یک فرآیند نمایشی به تصویب رساند.

پیشگامی شهیدان فیضیه در راه انقلاب (دوم فروردین ۱۳۴۲)

امام خمینی (ره) و مراجع قم نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند. در دوم فروردین ۱۳۴۲ مجلسی که به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) تشکیل شده بود با حمله مزدوران ساواک رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه قم به خاک و خون کشیده شد و عده‌ای از طلاب شهید و مجروح شدند. حادثه مدرسه فیضیه قم، روحانیت و مردم را مصمم‌تر کرد و حضرت امام(ره) در سخنرانی تاریخی خود در عاشورای همان سال به شاه و آمریکا و اسرائیل حمله شدیدی کردند. به دنبال این سخنرانی مهم و تاریخی، عوامل رژیم، حضرت امام را در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و به تهران منتقل کردند. با اعلام این خبر در شهرهای مختلف، تظاهرات عظیمی برپا شد و رژیم پهلوی دستور سرکوب



دانش آموزان در محضر امام

فقیه به شکل کتابی مدون در ایران و کشورهای عربی انتشار یافت. همچنین حضرت امام به مناسبت‌های مختلف از جمله در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به روشنگری خود علیه رژیم پهلوی ادامه می‌دادند. در سال‌های

رژیم پهلوی دانستند.
تبعید به ترکیه و نجف (۱۳۴۳ و ۱۳۴۴)
 رژیم سفاک پهلوی که از روشنگری‌های رهبری نهضت به تنگ آمده بود،

چاره را در تبعید ایشان دانست و بدین‌گونه حضرت امام را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد. در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ امام به همراه فرزندشان آیت‌الله سیدمصطفی خمینی به نجف منتقل شدند.

شکل‌گیری اندیشه‌های یک قیام (بهمن‌ماه ۱۳۴۸)

حضرت امام (ره) از بهمن‌ماه ۱۳۴۸، درس ولایت فقیه خود را که در حقیقت پایه‌های تئوریک حکومت اسلامی بود، آغاز کردند. سلسله مباحث ولایت



۱۳ آبان



نوفل لوشاتو

اولیه دهه ۱۳۵۰، درآمد حاصل از نفت به یکباره افزایش یافت و شاه که در غرور و نخوت غرق شده بود، برنامه خود با عنوان «رسیدن به تمدن بزرگ» را اعلام کرد. همچنین او در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ حزب رستاخیر را به عنوان تنها حزب فراگیر اعلام کرد و خودکامگی و استبداد خویش را بیش از پیش نمایان ساخت.

آغازی دیگر برای ادامه نهضت (۱۷ دی ۱۳۵۶)

انقلاب اسلامی با شهادت مشکوک آیت الله سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف به دست عوامل رژیم، وارد مرحله تازه‌ای شد و امواج خروشان در بین مردم به پا کرد. امام خمینی (ره)

حضرت امام (ره)
از بهمن ماه ۱۳۴۸،
درس ولایت فقیه
خود را که در حقیقت
پایه‌های تئوریک
حکومت اسلامی بود،
آغاز کردند





۱۷ شهریور

این حادثه را از الطاف خفیه الهی دانستند. روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات مقاله اهانت آمیزی با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» با امضای مستعار «احمد رشیدی مطلق» و در حقیقت به دستور شاه و دربار علیه امام خمینی (ره) به چاپ رسید.

شورش در قم (۱۹ دی ۱۳۵۶)

مراجع، مردم و طلاب قم در اعتراض به این مقاله اهانت آمیز، قیامی تاریخی را در ۱۹ دی ۱۳۵۶ به ثبت رساندند که این قیام به دست عوامل رژیم پهلوی به خاک و خون کشیده شد. مراجع تقلید خواستار برگزاری مراسم چهلم شهدای قم در سراسر کشور شدند و در اکثر نقاط ایران مراسمی برگزار شد.

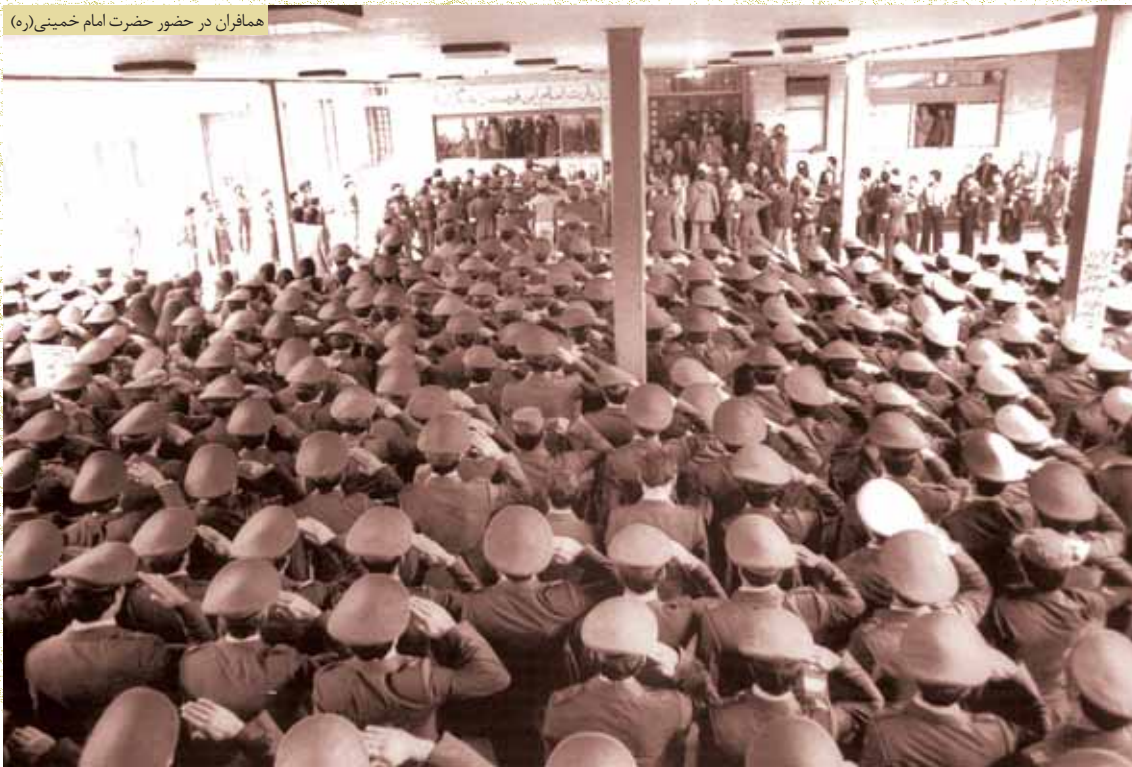
شعله‌های قیام در تبریز، یزد و آبادان (زمستان ۱۳۵۶ و تابستان ۱۳۵۷)

این بار نوبت مردم رشید تبریز بود تا در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ قیام آن‌ها به خاک و خون کشیده و حماسه‌ای دیگر در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت شد. نوروز سال ۱۳۵۷ عزای عمومی اعلام شد و مردم، مراسم چهلم شهدای تبریز را در شهرهای مختلف برگزار کردند که قیام مردم یزد با سرکوب شدید رژیم پهلوی، برگ ننگین دیگری در تاریخ رژیم پهلوی ثبت کرد.



حضور دانش‌آموزان در انقلاب اسلامی ایران

همافران در حضور حضرت امام خمینی (ره)





۱۳ آبان

روز جمعه

۱۷ شهریور،

مردم، بی خبر از

حکومت نظامی

به خیابان‌ها

ریختند و

ارتش شاه در

میدان ژاله

(شهید) به روی

مردم بی دفاع

آتش گشود

و خیابان‌های

اطراف را

غرق در خون

مردم بی گناه

کرد. هفده

شهریور ۱۳۵۷

بدین شکل در

تاریخ انقلاب

به جمعه سیاه

معروف شد

نوبت دانش‌آموزان (۱۳ آبان ۱۳۵۷)

در حالی که انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) در روزهای سرنوشت‌ساز خود نزدیک می‌شد، همه اقشار مردم ایران از زن و مرد و پیر و جوان سعی در ایفای نقش تاریخی خود و عمل به تکلیف الهی داشتند. در این میان دانش‌آموزان و نوجوانان شور و حال دیگری داشتند. صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دانش‌آموزان در حالی که مدارس را تعطیل کرده بودند، به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند. این جوانان پرشور و خداجو، گروه گروه، داخل دانشگاه شدند و به‌همراه دانشجویان و گروه‌های دیگری از مردم در زمین چمن دانشگاه اجتماع کردند. ساعت یازده صبح، مأموران، ابتدا چند گلوله گاز اشک‌آور در میان این جمعیت خروشان پرتاب کردند، اما اجتماع‌کنندگان در حالی که به‌سختی نفس می‌کشیدند، صدای خود را رستار کردند و با فریاد الله اکبر، لرزه بر اندام مأموران مسلح شاه افکندند. در این هنگام تیراندازی آغاز شد و جوانان و نوجوانان بی‌گناه، یکی پس از دیگری در خون خود غلتیدند. در این روز، ۵۶ تن شهید و صدها نفر مجروح شدند. حضرت امام (ره) در پیامی به مناسبت شهادت دانش‌آموزان در ۱۳ آبان ۵۷ فرمودند: «... عزیزان من صبور باشید که پیروزی نهایی نزدیک است و خدا با صابران است... ایران امروز جایگاه آزادگان است... من از این راه دور، چشم امید به شما دوخته‌ام... صدای آزادی خواهی و استقلال طلبی شما را به گوش

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان به‌دست عوامل ساواک به آتش کشیده شد و مردم بی‌گناه جان سپردند.

جمعه خونین تهران (۱۷ شهریور ۱۳۵۷)

روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ نماز عیدفطر در قیطریه تهران به امامت آیت‌الله مفتاح به گونه‌ای بی‌نظیر برگزار شد و با تظاهرات مردم در روز ۱۶ شهریور، اعلام حکومت نظامی شد. روز جمعه ۱۷ شهریور، مردم، بی‌خبر از حکومت نظامی به خیابان‌ها ریختند و ارتش شاه در میدان ژاله (شهید) به روی مردم بی‌دفاع آتش گشود و خیابان‌های اطراف را غرق در خون مردم بی‌گناه کرد. هفده شهریور ۱۳۵۷ بدین شکل در تاریخ انقلاب به جمعه سیاه معروف شد.

کانون انقلاب اسلامی در آن سوی دنیا (۱۳ مهر ۱۳۵۷)

امام در ۱۳ مهر ۱۳۵۷ عازم فرانسه شدند و از آنجا سکان کشتی مردم را در امواج خروشان انقلاب اسلامی هدایت کردند. دهکده نوفل‌لوشاتو در حوالی پاریس مبدل به کانون خبرساز جهان شد و مردم و خبرنگاران از همه نقاط دنیا برای مصاحبه با حضرت امام (ره) به آنجا سرازیر شدند. در آبان‌ماه اعتصابات کارکنان شرکت نفت، مخابرات، بانک ملی، سازمان آب، رادیو و تلویزیون و... بر دامنه مبارزات افزود.





راه‌پیمایی مردم در روز عاشورا

فرار بی‌بازگشت! (۲۶ دی ۱۳۵۷)

تمهید دیگر شاه برای حفظ تخت و تاج خود، تشکیل شورای سلطنت بود و در ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا شاه پهلوی ناچار به خروج از ایران شد. امام که دولت بختیار را غیرقانونی اعلام کردند و شورای انقلاب را تشکیل داده بودند با فرار محمدرضا شاه از ایران، آمادهٔ عزیمت به میهن اسلامی شدند. بختیار فرودگاه‌ها را بست و پرواز امام یک هفته به تأخیر افتاد.

بازگشت به وطن و دیدار با شهیدان (۱۲ بهمن ۱۳۵۷)

سرانجام در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ حضرت امام(ره) پس از پانزده سال تبعید به ایران بازگشتند. ورود امام(ره) به میهن را میلیون‌ها نفر از تهران و سایر نقاط کشور استقبال کردند. امام خمینی(ره) پس از ورود به تهران، ضمن حضور بر مزار هزاران شهید انقلاب اسلامی، در سخنرانی خود در بهشت زهرا، دولت بختیار را غیرقانونی اعلام کردند و فرمودند که به‌زودی به پشتوانهٔ رأی ملت و حق شرعی خود، دولت تعیین می‌کنند. امام(ره) سپس در مدرسهٔ علوی و رفاه مستقر شدند و در ۱۶ بهمن، مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کردند. در روز ۱۹ بهمن پرسنل نیروی هوایی ارتش به محضر امام(ره) رسیدند و با ایشان بیعت کردند. شب ۲۱ بهمن در نیروی هوایی تهران، درگیری مسلحانه بین عده‌ای از افراد این نیرو و گارد شاهنشاهی پیش آمد که با دخالت مردم، درب پادگان‌ها به روی مردم باز شد و سلاح‌هایی به دست مردم افتاد. سران ارتش دست‌اندرکار کودتا شدند و در روز ۲۱ بهمن از ساعت چهار بعدازظهر حکومت نظامی اعلام شد. امام(ره) اعلام کردند که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند.

پیروزی با شکوه! (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)

مردم در روز ۲۲ بهمن به مراکز دولتی، نظامی، انتظامی و رادیو و تلویزیون یورش بردند و آن‌ها را فتح کردند. با فرار بختیار از ایران و اعلام بی‌طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی ایران پس از سال‌ها مجاهدت، ایثار، فدکاری و مقاومت در راه رضای الهی با رهبری بی‌نظیر حضرت امام خمینی(ره) و به همت مردم سرافراز ایران به پیروزی نهایی رسید.

جهانیان می‌رسانم: «به‌خاطر گرامیداشت یاد و خاطرهٔ شهیدان دانش‌آموز، این روز در تاریخ انقلاب اسلامی به نام روز دانش‌آموز نام‌گذاری شده است.

آخرین تیرهای ترکش نظام شاهنشاهی (۱۴ آبان ۱۳۵۷)

۱۴ آبان، ارتشبد غلامرضا ازهری مأمور تشکیل کابینه شد. تظاهرات تاسوعا و عاشورا در عمل به‌صورت همه‌پرسی بر ضد رژیم شاهنشاهی درآمد و مردم در شعارهایشان خواستار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی شدند. رژیم شاه آخرین نفس‌ها را می‌کشید و آخرین تیر ترکش شاه و اربابان غربی‌اش نخست‌وزیری شاپور بختیار از اعضای قدیمی جبههٔ ملی بود که با شعار سوسیال‌دموکراسی آمد و خود را مرغ توفان می‌دانست.

نوبت معلمی (۲ دی ۱۳۵۷)

هم‌زمان با اوج‌گیری نهضت اسلامی مردم ایران علیه رژیم پهلوی در دوم دی ماه ۱۳۵۷، نزدیک به هفتاد تن از استادان و مدرسان دانشگاه‌ها در اعتراض به رفتار خشونت‌آمیز مأموران نظامی رژیم شاه و سرکوب مبارزات حق‌طلبانهٔ مردم مبارز و مسلمان ایران و نیز تعطیلی دانشگاه‌ها از طرف رژیم، در ساختمان مرکزی وزارت علوم در مرکز تهران اجتماع و تحصن کردند. این تحصن، رژیم را به خشم آورد، زیرا دیگر قشرها هم از استادان متحصن حمایت می‌کردند. در پی این تحصن، عوامل رژیم پهلوی برای درهم شکستن اعتصاب استادان به آن‌ها حمله کردند. در این تهاجم، استاد کامران نجات‌اللهی از استادان جوان دانشگاه پلی‌تکنیک تهران در ۲۷ سالگی به شهادت رسید. فردای آن روز در ششم دی ماه ۱۳۵۷ با حضور ده‌ها هزار نفر که در پیشاپیش آن‌ها آیت‌الله سیدمحمود طالقانی حرکت می‌کرد، پیکر شهید نجات‌اللهی تشییع شد. مراسم تشییع جنازهٔ استاد نجات‌اللهی یکی از صحنه‌های خونین دوران انقلاب را رقم زد که با یورش مزدوران پهلوی به شهادت بیش از ۲۵۰ نفر از مردم مسلمان در میدان انقلاب تهران انجامید. سرانجام پیکر مطهر شهید نجات‌اللهی در بهشت‌زهرا دفن شد و این چنین بود که فرزند برومند دانشگاه، پروانه‌وار، خود را به آتش گلولهٔ جلادان خون‌خوار زد و با سرخ‌رویی به دیدار پروردگار خویش شتافت.

تمهید دیگر
شاه برای
حفظ تخت
و تاج خود،
تشکیل
شورای
سلطنت
بود و در ۲۶
دی ۱۳۵۷،
محمدرضا شاه
پهلوی ناچار
به خروج از
ایران شد